

کونکر فضیلتی ابا سعید کوفی
ش عا دله اذین برتور سحر ساری

مرکز کتب و اسناد
اسلامی
کتابخانه



۱۶۸

MILLET GENEL KÜTÜPHANESİ

İSİM: *H. Ali paşa*

ESKİ KAYIT No. *168*

YENİ KAYIT No.

TASNİF No.

لا یومن احدکم حتی یتحیی لاجتیه ما حکیت لکفین

موسا و ملارسی قطعت الیمین
روی بنحیب طریقی صلی
مرنه اور زلفی منم رو کیم
بار و فردا شده کوریا

من لا یرحم الناس لا یرحمه الله

بولا پس عاقبت جن برای عمل	حرم قیل حرم خلقه کیم حقدن
---------------------------	---------------------------

خلفه پس جسم قلمنجب پشکا | رحم قلب از خدای عزوجل

المسلم من سلم المسلمون من يده وولياته

مسلم اولاد که هرکس عالم ابدیه
صدق اولاد فوکی هر اولاد که تو
خردن کوریه مسلمانان
اولاد با نیره هم دلی هم تو

مصلتان لا یحسمعان فی المؤمن النحل سور الخسوف

میں کہہ کر فوکی بیان ایہ
کہ چکا دیکھ اولاد مویں
اولاد البتہ اسن جائیدہ
مجموع فوکی شت البتہ اسن

ومن کلامه علیه السلام الصحیح تمنع الرزق

صیوم فاتح حشرانه رزق | طالب خواب بصدوم مذموم

صبح وقتند خواب راغب اولن
وسعت زرقدن اولو محسروم

سید این دم و شیب فی فصلتان اکر ص طول لامل

اوم او غلن زمانه پسر اولو
صغفه ایدوب کرب و یونی بل
اکی فصلت اکت نوزند
از زمان صحن ان طول عمل

الدنیا ملعونه ملعون ما فیها الا ذکر الله

مصطفی قوی ایله ملعون و در
زهی و بی زنده وار امام
شکر ای ذکر ندرت اوز که کیم اولد
سبب علم خاص نعمت عام

ومن کلامه علیه السلام ان سیدک السهمل الطلق

زینهار اولمه اهل عالم ایله
منقبض طبع لومیان سپوز لو

شکرى اول بند پس سپور که مدام اوله خوش خلق کو کولر یوزلو

دم على الطهاره یوسع عليك الرزق

تفیلین زروعی و سعیت زرق
ربیدن حکیم همیشه دامانک
منصل دامن طهارت شادو
کره و پیغمبر الی کریمین

اطلبوا خیر عند حسان الوجوه

خیر کورکب در کسین المی مدام سوال
قوب صورت اوله بیان صورت اوله اوله
راغب حین صورت اوله حین
بین صورت اوله حین

لا یلدغ المؤمن من جحر و احمر متن

دوتمه مرکز وفا پسته امید
پس کما هر کیم جفا ایش همیشه

مؤمنی صائم کریم ایکی نوبت
پرد لو کدن حقیوب سیلان و شکر

لعن عبد الدنیار و عبد الدرهم

اوله ما یو بس بنده دنیار
اوله ما یو بس بنده درهم
دویم کایانه کورس کر یار
دویم کایانه کورس کر یار

کثرت الضحاک میت العلب

عربی قون کویسایندونک اولم
عربی قون کویسایندونک اولم
دویم مازدوم در اولم
دویم مازدوم در اولم

من اعطی به واجب به و ان بعضه فقد استیکمل ایمانه

کامل اولم دیر پس ایمانک
قتل متنای نپدن اکراه

بعض جوع عطا و منعده آیت

مقتدای عمل رضای آل

انجمن تحت اقدام الامهات

کدره یسیر که صفتی بود لهم
السنک اندای علی التسنده
فانلا همت ربه انزلهم
انزلهم من دونک که تمام

المجاپس با الامانه

که بویسمت بود که فایده
فیلکه انسانی را نام بپرس
بسنده مجلس سوزی نامت در
ای که مجلس پیم ده هم کن

طوبی لمن سعه یوبه عن الباس

ای خوشتر اول کیم همیشه فیض فرود
قیده اصلاح نفس مایل تر آن

کنند و عیب بند اشتغال استیک غیر عیب بند آید و غافل تر

المبتسار مؤمن

شورده پی امین آید
بسیار صواب است
مصلحت صافه سوزی این
فاین همه امین است

ومن کلامه علیه السلام السیاح رماح

باید قیاس با اول
سوزی با در این
مقصود
فصلی با در این
نظر بوردن انفع

لیس الغنی عن شتره العرض انما الغنی عن النفس

اول کله غنی که تمیش اوله مال آید بر مقام اعلایه

غنی اولدر که مطلقاً نفسی التفات اتم بود نیایه

آفت السباح المن

که در پین بواجب نقل دور
کل اصیانی فارمنت دن
فیض اصیانی منت امیر
صافله اول عاصی بو اتم دن

التعانت مال لا سفید

مال نیایه پیکم اول
قابل نقص اولن نصاعت
ارمی زاروی بی نصاعت
پونتم مال

الغنی الیاس مانوی یدی النایس

اول تو انکر دکله نقش طمع
صفحه قبله مصورا اولور

غير اللسان اولن تحبدن کين امیدنی تو انکرا اولور تر

البلاد موکل بالمدطق

ایده کور احتیاج از جوق سوزدن
کیم اوله جوق سوزنک بلارعی جوق
جوق سوزندن دو شهر بلایه کشک
جوق سوزنک جوق بلایه سوز

السعيد من وعظ بغيره

اول سعادت لود که دینی کون
و صدن بوی بویه پینب
کوردن مجتهد زمامه سوز
الله به علم خستندن پینب

العلم لا یحل منفی

ای اولن واقف دلائل دین ائمه حصن حدوده حبس علوم

پتعدیه اولمغل مانع تر
پتحتینی امکل محروم

من لم یشکر الناس لا یشکر الله

پتعدیه اولمغل مانع تر
پتحتینی امکل محروم
پتعدیه اولمغل مانع تر
پتحتینی امکل محروم

خیر الناس انفعهم للناس

پتعدیه اولمغل مانع تر
پتحتینی امکل محروم
پتعدیه اولمغل مانع تر
پتحتینی امکل محروم

من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه

کردن اسن عنایت معدن
شمع اسلامو نکا زیاد اوله نور

دیده بر سوز که اوله غیر مفید
دو تله بر ایش که اوله غیر ضرور

کنفی بالموت واعطا

کنه واعطدن التماين ايدوين
که وره پيد سو و مند نيکجا
موت اصابت انقلاب زنده
و مبدوم کلمی ندي نيکجا

الکلمه الطيبه صدق

ايمک يوق ايتطاعونک مطلق
صدق و رکمه پيد ايتطاع
تختی سوزد پيد ايتطاع
تختی سوزد پيد ايتطاع
صدق و رکمه پيد ايتطاع

الخنزرم سوء الظن

خرم اولدر که خستوعالم ايديه
هر عملدن کمانی اورمیان تر

اوله اسل و سپاد کردن
خانقونک حسن احتیاط کما

تھا و کتابوا

دو پندرہ روز
بدرین مہینہ الکیہ ایسی یاد
مدیہ ارسال بر معاہدہ در
سر محبت اولور اولو کلک یاد

النظرۃ سہم مسہوم من سہام المسس

اجبہ کو حرم اولین روزینہ
کہ بوسودادہ حاصل اولم سو
سکھہ ایسی یاد
م نظر بر خانقونک زمر الود

زرغب تزدوجا

کاہ کاہ است زیارت اجباب
نفت اولمقدن احتیاط ایله

دوستلو کر دگر پس اوله زیاده ترک افراط اختلاط ایله

الوعدة دین

کرد و نوبتین طریقی اسل و فاضله
نسیه ایست و عاده و فاضله
وضار و عاده اوله کونک و فاضله
وضار و فاضله

ليس الشديد بالصرعه انما الشديد الذي يملك نفسه عند الغضب

بیلوان اول دکل کله عیب
بیلوانی قوت ایله غضب
اولدر بیلوان که وقت غضب
بیلوان اولد کله عیب ایله

الدین شین الدین

دینه چوق راغب اولمه کیم انذن دینه برر شک ملازم الور

اوله معتددا دایه بر قدرت | حیل و کفر و کذب لازم الورد

لایشبع دون جان

مؤمن اولدر که ممکن اولدی
مؤمن اولدر که ممکن اولدی
مؤمن اولدر که ممکن اولدی
مؤمن اولدر که ممکن اولدی

کنهی بالمر اتمان یکدیش بکل ماسمعه

کنهی بالمر اتمان یکدیش بکل ماسمعه
کنهی بالمر اتمان یکدیش بکل ماسمعه
کنهی بالمر اتمان یکدیش بکل ماسمعه
کنهی بالمر اتمان یکدیش بکل ماسمعه

رتب حق است پس قیلور حال

اثر اربعین اصل پلوک

اوله بواربعین ایله واصل

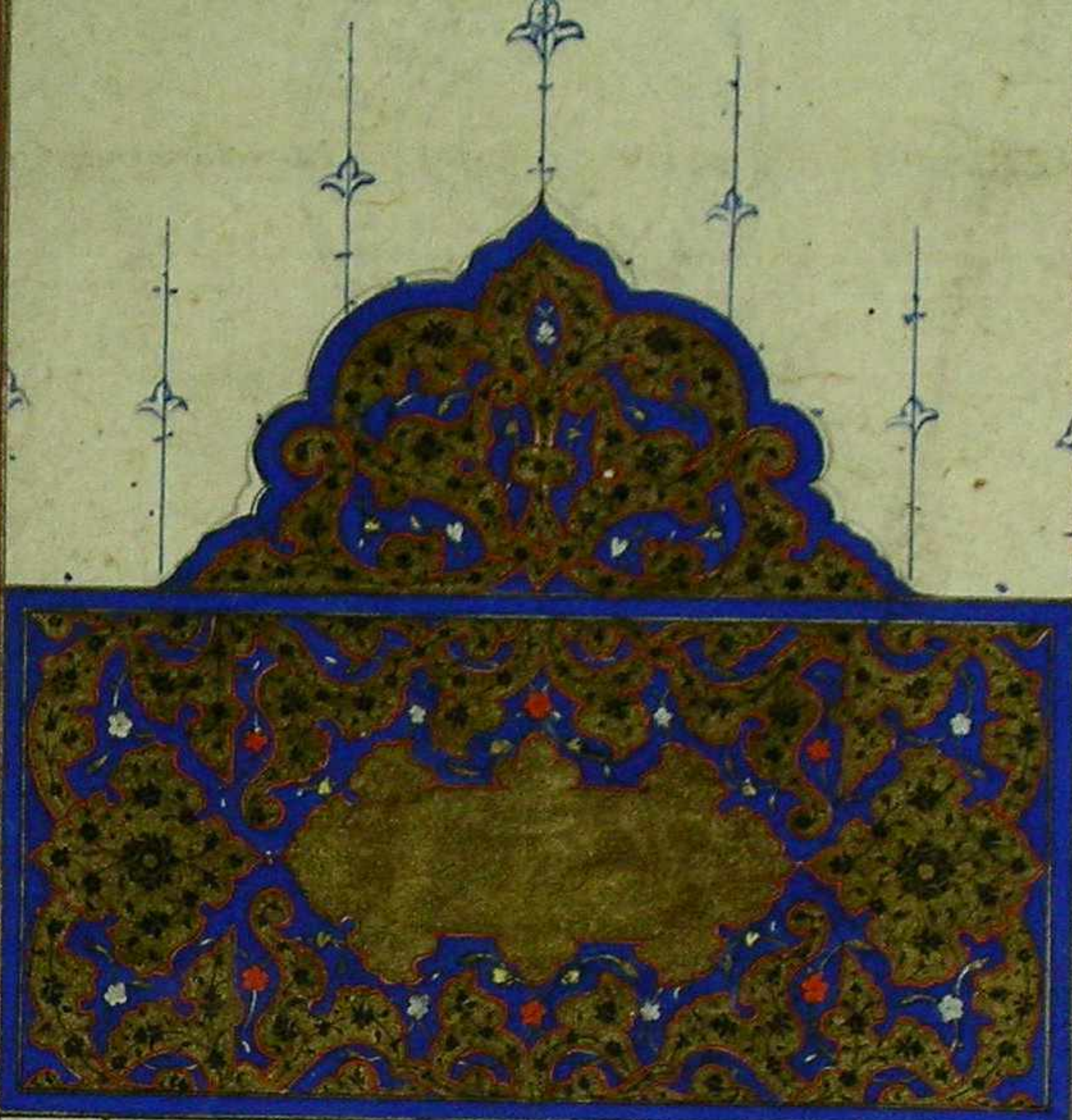
امارورکیم فضولی مپکین

مشقه العبد

محمد فایم

کلید دار

م



لو کشف العطاء ما اردت يقينا

حال شکوه و عجز را چشم
تقريب اين جهان که محال بايد
که عجب از نياز بر نياز
ان تقريبات من از تو بخوايد

الناس يسئلوننا مما نزلنا
النايس يسئلوننا مما نزلنا

مردمان غافلند از سئو
همه گویی نخواستگان مانند

ضرر و غفلت که میوززند

چون بپیرند اسکنجی دانند

الناس بر زمانهم اشبه بمنهم با با هم

خلق را زینت پیرت پیران	همه بر صورت زمانه روز	دو پندند آنکه از زمانه نوا	پندند آنکه از زمانه فلند
------------------------	-----------------------	----------------------------	--------------------------

ما پهلک امرء عروفین

که گفتند از نیکوین پند	از همه حادثات این گشت	از نضیب غرور برودین	در مقام پیر و پیکان گشت
------------------------	-----------------------	---------------------	-------------------------

چشم کل امریے ما محسنه

قیمت تو بدان قدر علمت	که تن خود بدان بیار اسپ
-----------------------	-------------------------

خلق در قیمت بیفراید

چون تو در علم خود بیفرایدی

من عرف نفسه فقد عرف ربه

بوجود خداوندی

چون نفسی را شناختی

چون باطنی را شناختی

گشت مصفوع و از شرک خلع

المرء محبته لسانه

بجهان بود بزرگ زبان

چون گوید سخن بد اندیشی

چون گوید کلمه نیکو اندیشی

چون گوید کلمه نیکو اندیشی

من عذب لسانه کثیرا خوانه

کز زبانست خوش است جمله خلق

در مودت برادران توانند

ورز بانست بدست در خانه

خضم جان تو چساکر ان تواند

بالبر استبعاد الح

که تو خواهی که پیش تو باشی
نیروی آن جهان پر افکنده
مردمی کن که در دیکه کردن
مرد از ازا در اکنه بنیبه

بشر مال الجنه سیرین حادث او وارث

مگر امانت خوردن نیست
او از ان مال بجزه که دارد
با تیاراج حادثات
با بیهوش خوره پیسار

لا تظنن الی من قال و انظن الی ما قال

شرف قائل و خیاست او

سکند در مقال هیچ اثر

تو سخن را مگر که حاشی میست

در که از من سخن منکر

الجزع عند البلاء تمام المحنة

بیت سخن بر جیب

بیا بی دست کند

بچه بی تمامش از آن بیت

که در آب خدای مانی اور

لاطف مع یسبغ

مر که از راه بی خبری بیت

ظفر از راه اوغان بر بافت

و در لطف بافت منقبت

ببین جانست آن ظفر که بافت

لاشاع مع الکبر

مر که اکبر همیشه شمه خلق

در محافل خجایی او گویند

وانکه بر منج تو اضع رفت

همه عالم شنای او گویند

لا احر مع الحیپ

از پید او را بشن و شادی بود
گر پید چو کس نباشد شاد
گر طرب را کجای غای کرد
گر پید را اطلاق با پید دارد

لا محبته مع الجاج

ابلیت آنکه فضل اوست جاج
ابهی اکمل جاج بود
تا توانی جاج پیش کنی
کافیت دوستی جاج بود

لا اکرم اء من التقی

گر کریمی بر راه تقوی می رود
زانکه تقوی پر همه کریمت

ناگرفتن درم زوجه حرام

بستر بزل کردن در میت

لايسوومع انتقام

صولت انتقام از مردم

دولت مثری کند باطل

از زه انتقام بیرون شو

تا نمانی ز خستری عاقل

لازيارت مع الزعارة

چون زیارت کنی عزیزان را

روی فحش داروی از آن خوشتر

تو اگر بد خویش کنی اخی

ان زیارت شود بسیار

لايزمع السخ

هر که اجسلیت شد دگر ان

نیست ممکن که طاعتش دارند

هم ضمیرش بھر بیوسته

هم زبانش ز بھو بسیدی

الاداء اعيان من الجھل

علم درایت نیک بافت
جهل درایت نخت و بی دان
نیت از جھل و نشتاوت
نیت از علم و نیت عاقلین

لا مرض اضی من قلة العقل

ای که روز و شب از طریق علاج
ز فوئی بیم و جان خودی
بارہ در فوئی کسی که نیت
هیچ بجاری جو کم خردی

لسانک یقینک مالمودتہ

بنکو خوی کن زبانتہ را

کان رود بر زبان کہ خوی کند

چون زبان بریدی کنه معاد

پیش خلقت پسیا روی کنه

المُرْعَدُ وَ لِمَا حَمَلَهُ

مردمان دشمنان علی را

که ز نقصان خود انداختن

علم اگر چه خستادین است

چون ندانند کفر و انداختن

الشَّرَفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبُ بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبُ

فضل جوئی ادب که نیست بگوئی

شرف مرد جز بفضل و ادب

مرد بی فضل و بی ادب نشود

که چه دارد و نیز کسی اصلش

اَلْاَكْرَمُ الْاَدَبِ سِوَا الْاَخْلَاقِ

مرد بد خوئی در همه عالم

بی سبب سال و مال در غضبیت

نیک غوی بکن که نزد خود

نیک غوی نیجه ادبست

اوحش الوحش العجب

کر ترا پیش خویشین بنیت

مر دمان از تو بجه بود از اند

مر ترا در مضایق و وحشت

بجا طلیس و انیس کبک از اند

افق القراء الحماوت

کر تو پی و نیستی احسن

تو از ان هفت بر بنیدنی

شکر کن اندران مقام کزیت

بیا از حق بیج در و بیج

اغنی الغنی العفتل

ای که خواهی تو انگری بیوت

تا از ان ره رپه بجهتری

ارغنه دجوی هستی زیراک

نیت مسچون خرد تو انگری

الطامع فی وثاق الذل

تا توانی مکر کرد طمع

اگر از غفلت بجزیره داری

ز آنکه بوی پسته مرد می طامع

تسبیب باشد با شسته با شسته خواری

احذرو انهار النعم فما كل شار و بمرود

ای که با بفرستی بپرستی باز

نمست خویش از خود در مان

بکه بر پی بر پسته بفرستی

بار آوردنش نیت ای بیان

من کفر فکرة فی العوائق لم یسج

مرکه در عاقبت بسی نکند

بیم دل باشد و تنگ زمره

زیاده غنچه تن هست

نه بگیرد ز کام دل هبسه

اذا حلت المقت سا و برضلت التذیر

تو ن قضای خدای بود خجیل

بپرینده نشود ناز

مهمه بیاید او نشود کما

مهمه تقدیر او نشود باطل

اسم الله امرء عرف قدره ولم یبق دطون

بخت از دی بر آن پس یاید

که غیبان بر گفت جبینون نهند

مهمه خود را بد اند و بر آن

قدم از حد خود بر آن نهند

اعادة الالعت من التذکیر للذنب

عند یکبار خواه از کف

کرد و بار بست نقص جاه ترا

بر عذر باز رفتن تو

تا زده کردن بود نگاه ترا

اذا تم العتق نقص الكلام

اگر از کتبت ما عقل

بیهوده گفتن بود بسیار

در اعطای دین بی نظایم

در جمیع جایها شش خطی

الشفع جناح الطالب

ای که پیش تو طالب جا

تو ز بیداری از دلت بر کن

تا بقصد خود در سینه ز بوی کن

راست بر دامن شفیقین

الصحة بين الملاء شريع وقال رضي الله عنه

که نصیحت کنی بخلوت کن

که جز این شیوه نصیحت نیست

بر نصیحت که بر ملاء باشد ان نصیحت بخ نصیحت نیت

المیبول حرمتی

اگر میبول چون بد وعده
نشیند در مقام تکلف
است از زره و قاپی بسیار
نیت مرا که خلاف وعده در

اکبر الاعداء احق امم

بزرگترین دشمنان تو از اعدا
که نظام تو از آنها بسیار
نیت ممکن خرد از دشمنان
نیت ممکن خرد از دشمنان

من طلب ما لا یعیسه فانه ما یعیسه

اچنه اورا بکام مرد مرا در طلب کردنش چکار آید

فوت کرد در دست او نیک

انجنه اورا سے بکار آید

السَّامِعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُعْتَابِرِينَ

تا تو انی مکن کے غیب

کر کہ جبند و زکر طیبیت

کر کہ او غیبیت کی شہادت

سپت پیمان کنند غیبیت

الذُّلُّ مَعَ الْطُّسِّ وَمَنْ كَلَّمَ كَرِيمَ اللَّهِ وَحَسْبُ

کر کہ دار طس مع بال کت

نقش در سنج جانشینان

تا تو انی طس مکن از اکر

اگر تو غیبیت جلد در طس است

الرَّاحَةُ مَعَ الْبَائِسِ وَقَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

تا تو دل در امید پستی

مرچه رنجت جلد در دل تست

جون بریدی امید از ذکر آن

هر چه آن را احت حاصلت

الحرمین الحرامین

ای که در عرض مانع شب و روز

با بن بستند و بادل آیش

از راه در صدد و در شکر آیش

که کجا عرض پیش و مانع پیش

من کثر مزاجه لم یحسب من حقه علیه و اسحق

که سازد مزاج پیش و پیش

که آیدت با بجان کرد

که آیدت با بکلب باش

که آیدت با بکلب باش

عبد الشهوة اذ لم یمنع الرزق

هر که او بنده کشت شهوت را

مست نفس خبیث و طبع لئیم

بند شہوت در خاری

بدر از بندہ حسد یدہ پیغم

الحا پید معطاء علی من منب له

بیت در دین و دنیا
کبھی از بندہ حسد
نہت خلق در نہتواند
باید باشد از اصطلاح آرد

کنفی بالظفر شیخ للمدنب

ای کامکار چون شدی قادر
عظمت از انبیا کی نیست
در دور از شیخ کی نیست
ظفری و شیخ از وی نیست

رب ساع فیما یضره

ای باک پس که طالب کاییت

که در آن کار باشد شش خندان

ناصح او ازان شود نمکین

حایند او ازان شود شادان

لا تسکل علی المنی فانها بضایع التوکی

تجربہ از زود گفتن
از زود بابت نشستن
که به از زود گنجی
ببر جانفشان بود احمق

الیاس حر و الزجاء ^{مرد}عجب

که بپوی ز مردمان تو امید
ببین از ادوی و بدل شایکی
در بپیشان امید در پی
دادی از دست غوازادی

ظن العالمی س کھانه

مراشارت که مرد عاقل کرد

بر اشارات او مزید مجویے

ظن عاقل بود بجهر کار

در اصابت جو حکم اختر گوی

من مطن اعبر

مرد در کار ما جگر مطن

بجهر اعتراف بار از و برود

مردم آن پود من بود گرفت

ایچو نایم و من بود گرفت

العداوت شغل القلب

کر ایچو شغل عدوت خلق

کر ایچو شغل با جگر کرد

کر ایچو شغل غایب است

کر ایچو شغل بیستم بلا کرد

القلب اذا اکره می

بستم دل بسوی علم مبر

کان پستم اتش دل افسه وزد

فہم خاطر اگر چہ تیسرہ بود

بیت مسیح علم نا آموزد

البلغی سابق الی الجلاک

بجی شہادت کردنی کلمہ

بجی بیجا را کہنت

مردار ادا بقا بقا بید

انکھان در کت فاکت

الادب صورۃ العقل

باب باطن در سب احوال

کہ ادب نام نیکد را پست

عاشق است کہ ادب دارد

نیت عاقل کی کہ بی ادب است

لا حیاء لکریں

مرکہ باشد جو میں بر چیزی

نا آید اور از خستن ان شرم

ظن عاقل بود بجهت کار

در اصابت جو حکم اختر کوی

من نظر اعبر

مرد در کار ما که در نظر
 بجهت اعتراف از او بدو
 که چون آن بود من بود
 از نیامی و من بود داشت

العداوت شغل القلب

که این شغل عدوت خلق
 از این غیر ما جیب کرد
 که در شغل غایب است
 که در شغل بیست بلا کرد

القلب اذا کره می

بستم دل بسوی علم مب
 کان پستم آتش دل افروزد

فہم خاطر اگر چہ تیسرے ہو

بیت مسیح علم نا آموزد

البغی سابق الی الجلاک

بغی نہیں کر دینے کو
 بیخ جاہ را کہتے
 در اراضا نقابین
 انھان در کف خاکت

الادب صورۃ العقل

با ادب باش در سب اعمال
 کہ ادب نام نیک روایت
 عاقل آنت کہ ادب دارد
 بیت عاقل کی کہ بی ادب

لا حیاء لکریں

مرکہ باشد و یں بر چیزی
 نا آید اور از خستن ان شرم

بود از نهاد او بجلت

بشود از پرشت او آزر م

من لانت اسيا فله صلبت اعاليه

که باشد ضعیف آبش

کیف او با بود

نشود بی نشان در کند

یکجا پس بر بنا زغان منصور

من اوسیه فی عجانة قل حیا ووه وبدو وپا

که او وقت که در کی بود

شبه در زیاده در مان خفتن

شرم از زور قوه باشد و کند

تا ایما از لفظ او بگو گفتن

السعيد من وعظ بعن سیره

نیک بخت آنکی بود که دلش

انچه نیکی دو دست بندیرد

اد از ان بند بهره برگیرد

دیگر انرا عین داده شود

الحکم فی ضالۃ المؤمن

اگر کسی از ضلالتش
بترسد و از او بپوشد
جان آنکه کسی که بدست
همه بران بیان طلب کند

رُبَّ ارباب یودی الی الخسران

اگر عیب در او دیده نشود
چاقبقت چون بدست آید
اد از ان پیود در بیان افتاد

رُبَّ طمع کاذب

که طمع بیشتر دروغ بود

در طمع دل نیت باید هیچ

اتشی کان طمع بر افروزد

کم ز خاکسترش وزوغ بود

فی کل حربه شره و مع کل اکله خصه

لب و پیشش کم صلاح و

پس اینچه درین عالم

بیج اراحت نیویس بی بیج

بیج شاد خانه پید کنی غم

قلب الاحمق فی منه

مرکه او پست با جا و خفت

جا بجا و دشمن زبان و دیت

مرکه او در زکیست و بد و دل

آن همه بر پسر زبان و دیت

لسان العاقل فی قلبه

مرکه او پست با کمال و حسد

مست بنیان زبان او و رسول

نشود هیچ پراوید

بنود هیچ گفت او باطل

من جری فی عمان امله شربا جله

در عم کار با کفایت سوا
که به به عمان بست اهل
چشم باشد که آن اهل نگاه
اندر اندازدش بجایه آبل

اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تعرفوا اقصایها

بقره انشا

که بیای تو نغمه در جنب
ز در باشد نقطه سو سو
شکر آن یاقوت و گلزار
که زایا یافت شای محروم

تفاق المریعی ذله

ای که داری تفیق اندر دل

حار بادست خلیده اندر حلق

سر که پازد نفاق پیشه خویش

خوار کرد دیننده خالق و خلق

نعمه الجاهل کس که روضه فی مرتبه صدق

ای که داری سینه زردی مال

کمن از کرد کار خود کمال

نمست جبل را غوازه که سیت

روضه در میان کسند بید

الجموع اتقوا من الضرب

در عادت بجهل کوش که صبر

بضای خندی مغروریت

نغمه در جبین که این غیب

صداه از این غمزه بر آید

الشرح جامع لمساوی العیوب

تا توانی مکر که بدی

که ترا پست طینت طاهر

کز بهی فضل تو شود پنهان

وز بهی عیب تو شود ظاهر

کثرة الوفاق تعاقب و کثرة الخلاف شقاق

در وفاق یکسان غلو نکنید

که از آن سخت دریا زاری

و اختلافی مدام دور شوید

که از آن دشمنی پدید آید

رُبَّ اَمَلٍ خَائِبٍ صَدَقَ

ای که بتی امید در چیزی

همه روز گریا در پیش بست

بن امید که آن کشت و تا

بن شکوفه که بشکفتد و نیت

رُبَّ رَجَاءٍ يُودَى إِلَى الْخَيْرِ

نه مران کو امید چیزی کرد

کب ان چیز باشدش آسان

پس امید که پست عاقبتش

مخت و باس و آفت و حرمان

اذا قدرت على عدوك فاجعل الغفوة سكرًا

للمغفرة على

چون شوی بر عهده خود قادر

غفور اشکر قدرتی خود بپایان

کن بر سر آن که بر سر تو

و عیب آن غیر از دنیا بی باز

ما اضر الانسان شيئا الا ظهر منه في صفات وجهه

و فلان پستان

که چیزی نماند از دل

تا بدانی که چیست بچویش

گاه اندر میانه گفت اش

گاه اندر که اندر او شایسته

البحيل مستعمل الفقر تعيش في الدنيا عيس الفقراء ويحا

ست مرد بحیل راه داده

فقره ا پسوی خویشتن بشتاب

این جهان بهو مغپاش معاش

و ان جهان چون تو انگر انش غدا

اللهم اغفر ذنوبنا
اللا حاض وسقطه الالفاط وسهوات

اللسان
الجان و مغوات

این جهان که با بدخوا هم کرد
ما یب از ما فیصل در گذران
از آن چشم در اشک گفت
از آن شهوت و خطای زبان

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

آفت عقل مردم از طبیعت
تا توانی پیوی طمع که آری
فون طمع دست بر بنمایید
عقل مردم در آفت اندر پای

من ابدی صفة الحق ملک
ومن اعرض عن الحق ملک

هر که بر حق بود بهود و جهان

حاصل آرد بملکی اغراض

باز در ورطه هلاک افتد

اگر از راه حق کند اعراض

اذا املكتم فاجروا الله بالصداقه

هر چه داری می بده و صدق
اورمانند زنج در دو پی
اور پی نند نیارانش
اورده مژ ترا چنین پی

من لانت عودته بانت اعضائه

مگر با همتان کند زنجی
مانند زنجیت ایشان
نمیشد بر ایچ کج
نمیشد بواجب خیر زمان

لسان العاقل وراء قلبه

مرد عاقل که سخن گفتن

دل خود مادی زبان دارد

تا حدیثی بدل که نویسند

بزبان آن حدیثی نگذارند

قلب الاحق و راء لسانه

مداخنی که سخن گفتن

دل غرضی زبانی دارد

هر چه باید بگوید و آنکه در پیش

دل بران قول گفتن بجاورد

عداوة العاقل حسیر من صدق و الجاهل

ای که داری توانا گفتار

و آنکه خیر است عداوت عاقل

زبان صداقت که بود بیویش

حق نماید هر در شب جابلس

اکرم الینسب حسن الخلق

ای که معتمد در ماند شب و روز

به بزرگی و عسند و اصل و ینسب



پسوی حسن ادب کرای کزیت

نبت بهترین از حسن ادب

تمت المائة كلمة من كلام امير المؤمنين علي كرم الله وجهه

عليه افضل عباد الله الصمته في جعفر البغدادي

عوز نوبه و پستری عیوبه فی اوایل

شهر محرم الحرام

۱۶۵

